

شب هنگام، پولس در رؤیا دید که مردی مقدونی در برابرش ایستاده، به او التماس می کند که «به مقدونیه بیا و ما را مدد کن 10». چون این رؤیا را دید، بی درنگ عازم مقدونیه شدیم، زیرا اطمینان یافتیم که خدا ما را فرا خوانده است تا بدیشان بشارت دهیم. 11 پس، از تُروآس با کشتی یکراست به ساموآراکی رفتیم، و روز بعد به نیاپولیس رسیدیم 12. از آنجا راهی فیلیپی شدیم که یکی از شهرهای عمده آن بخش از مقدونیه و از مهاجرنشینهای روم بود، و چند روز در آن شهر ماندیم. 13 روز شَبات از شهر خارج شدیم و به کنار رودخانه رفتیم، با این انتظار که در آنجا مکانی برای دعا وجود دارد. پس نشستیم و با زنانی که گرد آمده بودند، به گفتگو پرداختیم 14. در



میان آنان زنی خداپرست از شهر تیاتیرا بود که به سخنان ما گوش فرا می داد. او لیدیه نام داشت و فروشنده پارچه های ارغوان بود. خداوند قلب او را گشود تا به پیام پولس گوش بسپارد 15. چون او با اهل خانه اش تعمیم گرفت، با اصرار بسیار به ما گفت: «اگر یقین دارید که به خداوند ایمان آورده ام، بیایید و در خانه من بمانید.» سرانجام تسلیم درخواست او شدیم.

هنگامی که پولس به سرتاسر جهان سفر می کرد، حتی یک برج کلیسا دیده نمی شد. هیچ خدمات کلیسایی زیبا، هیچ سازماندهی حقوق بشری یا پروژه ای برای حمایت از فقرا وجود نداشت. در زمان سفر پولس رسول، او از همه اینها بی خبر بود. علاوه بر این، مأموریت او به بن بست رسیده بود. او با دوستانش پر از امید به راه افتاد اما تمام تلاش ها به هیچ نتیجه ای منجر نشد. می خواستند به سمت آسیا بروند اما روح القدس آن را اجازه نداد. سپس می خواستند به طرف بیتینیا به سمت دریای سیاه حرکت کنند اما روح القدس راه آن را نیز بست. آنها بی امید پرسیدند: «حالا چطور باید پیش برویم؟» پولس مبلغی بدون آینده و بدون مأموریت بود؟ با این حال نام عیسی مأموریت پولس بود و نام عیسی به معنای «خدا نجات می دهد» است و این همان هدف پولس در زمان موفقیت و ناامیدی بود. نجات مردم از عیسی مسیح است. آیا ما هنوز هم معنی آن را امروز درک می کنیم؟ "عیسی نجات می دهد!" در زمان پولس او خواب دید که کسی نیاز به کمک داشت و پولس فوراً رهسپار شد. در ابتدا، هدف او سفر به قاره تاریک اروپا نبود. اما او به ندا از آن مکان گوش داد و آن را به عنوان ندای خدا شمرد. همه اینها آغاز کلیسای مسیحی در اروپا بود.

و چطور آن کلیسا شروع شد؟ با چند تا زن. نام لیدیا به ویژه در آنجا ذکر شده است. لیدیا زنی با پیشینه مهاجر بود. او هیچ آرامشی را در ادیان بت پرستان پیدا نکرده بود و به همین دلیل به یهودیت روی آورده بود. او ۱۰ فرمان را آموخت و با خدای یگانه ای که بالاتر از همه است آشنا شد. با این حال لیدیا فقط می توانست با چند زن یک نوع مراسم دعا برگزار کند، زیرا در شهر آنها کنیسه ای وجود نداشت. احتمالاً به این دلیل که ۱۰ مرد یهودی وجود نداشتند، چنین کنیسه ای نمی توانست تأسیس شود. به همین دلیل است که زنان در روز سبت در حومه شهر کنار رودخانه گرد هم می آمدند تا دعا کنند. در این هنگام پولس و سیلاس به فیلیپی آمدند. در ابتدا هیچ اتفاقی نیفتاد. در فیلیپی، همانطور که گفتم، حتی کنیسه ای وجود نداشت که بتواند با مردم ملاقات کند. و سپس می بینیم که همان جا نشستند، دقیقاً همان جایی که لیدیا و چند زن مؤمن برای دعا جمع شده بودند. من می توانم آن را به وضوح تصور کنم: لیدیا با چند زن زیر آفتاب نشسته بود. آنها می بافتند، می دوختند، با هم صحبت می کردند و دعا می خواندند. و اینجا اولین کلیسا در اروپا تأسیس شد. کاش که کلیسای آینده در اروپا این اشاره و توجه خدا را برای چیزهای روزمره در دوران بعدی حفظ می کرد! ما می دانیم که بعداً در کلیسا چه اتفاقی افتاد: آنها کلیسای با شکوه می ساختند و هنگامی که ثروتمند می شدند، درگیری های سیاسی به وجود می آمد. داستان در فیلیپی کاملاً متفاوت شروع شد! آنها زیر آفتاب نشستند و صحبت کردند. این دقیقاً همان چیزی است که من تصور می کنم منظور عیسی از مثال کاشت دانه بود. در میانه زندگی روزمره، شخصی به مزرعه می رود و بذر خود را با آرامش می کارد. او این کار را سخاوتمندانه و بدون توجه به مکانی که دانه می ریزد انجام می دهد. اما یک چیز مسلم است. او این کار را با اطمینان زیادی انجام می دهد که دانه ها رشد خواهند کرد. این دقیقاً همان چیزی است که پولس و سیلاس به ما نشان دادند. و سپس معجزه رخ داد: خداوند قلب لیدیا را باز کرد. یک نکته جالب در این مورد: فعل مورد استفاده "باز کردن" دقیقاً همان فعلی است که در هنگام تولد کودک به کار می رود. و بدین ترتیب به طور ملموس به ما نشان می دهد که چگونه فرد ایمان می آورد: همانطور که بچه به دنیا می آید. "خداوند قلب را باز می کند!" ما خودمان نمی توانیم قلب خود را باز کنیم. ما نمی توانیم این کار را برای دیگران نیز انجام دهیم. خدا این کار را می

کنند! ایمان بدون کار خدا امکان پذیر نیست. نه از طریق استراتژی تبلیغی و نه از طریق کلمات زیرکانه! و آنچه در آنجا در فیلیپی اتفاق افتاد هنوز هم در حال وقوع است. وقتی گفته می شود خداوند قلب را باز کرد، منظور این است که تمام وجود انسان در باطن خود لمس می شود. خدا اعمال ما را نمی خواهد؛ خداوند دعاهای پرهیزکارانه طولانی ما را نمی خواهد. خدا کلیساهای بزرگ ما را که تا آسمان می رسد نمی خواهد. نه، او فقط تو را می خواهد! همونطور که الان هستی. این همان معنای اعمال رسولان است که می گوید خداوند قلب لیدیا را باز کرد. اما واقعاً چه اتفاقی برای قلب لیدیا افتاد؟ داستان به هیچ وجه با او آغاز نمی شود، بلکه با مردی مقدونی شروع می شود که از شدت ضرورت، پولس را فرا می خواند تا نزد او بیاید. لیدیا چه نوع پریشانی داشت؟ وقتی او را می بینم که بی خیال با زنان دیگر زیر آفتاب نشست است، به نظر چندانی نگرانی نداشت. و با این حال او نیازمند بود. این همان نیاز مرد مقدونی بود که در ابتدا پولس را صدا کرد و این همان نیازی است که همه ما انسان ها داریم. مشکل این است که قلب ما انسان ها به خدا بسته است. از طریق غم و اندوه و نگرانی و گاهی از طریق تجربه های تلخ. گاهی دلها با استدلال انسانی سرد می شود. از آنجا که قلب ما به خدا بسته است، فقط می تواند به دو طریق به خدا پاسخ دهد. یا سر تکان می دهد و می گوید خدا وجود ندارد، یا بر ضد خدا عصیان می کند چون به ما اجازه نمی دهد هر کاری که می خواهیم انجام دهیم. این مصیبت مرد مقدونی بود و این همینطور مصیبت لیدیا بود. بالاخره این نیاز ما هم است! خدا می خواهد ما را از درون تغییر دهد، اما دل ما آن را نمی خواهد! لوقا آنچه را که برای لیدیا اتفاق افتاد به سادگی بیان می کند. خداوند قلب او را باز کرد. شما باید آن را به وضوح تصور کنید. مارتین لوتر می گوید: «من ایمان دارم که نمی توانم به عیسی مسیح با ذهن یا با نیروی خودم ایمان بیاورم. این کاری است که ما نمی توانیم انجام دهیم.» خدا باید انجاشم بدهد. هنگامی که لوقا به وضوح توضیح می دهد که چگونه خداوند قلب لیدیا را باز کرد، به طور طبیعی چند سوال مطرح می شود: چگونه باید این را تصور کنم؟ آیا این نوری از بالا بود، تجربه ای شگفت انگیز یا نگاهی اجمالی به بهشت؟ البته همه اینها قبلاً اتفاق افتاده بود. اما معمولاً روح القدس روش ساده را ترجیح می دهد. همانطور که خداوند جهان را از هیچ آفریده، قلب انسان را نیز با چیزی ساده باز می کند. زنان زیر آفتاب نشستند و سپس پولس به سادگی کلام خدا را بیان کرد. روح القدس به ندرت از کلام خدا منحرف می شود. او از طریق کلام خدا به انسان می آید. در اولین کلیسای اروپا اینگونه بود. ادامه داستان لیدیا حتی عجیب تر به نظر می رسد. خداوند قلب او را باز کرد و در نتیجه تمام خانواده او تمعید گرفتند. در آن زمان، این به معنای بردگان، فرزندان، اقوام، بیماران معلول در اتاق کناری... همه بود! این چطور می تواند پیش برود؟ روح خدا همیشه همینطور بوده است. بسیاری از ما زمانی غسل تمعید گرفتیم که هنوز بی خبر در آغوش والدینمان بودیم. برخی دیگر غسل تمعید گرفتند زیرا امیدوار بودند از آن طریق حق اقامت در آلمان را بگیرند. و با این حال خدا با روحش کار می کند و اجازه نمی دهد که ما ایمان را دسته بندی کنیم! چیزی که بعداً با آن آشنا می شویم، اولین مهمان خانه مسیحی در خاک اروپاست. لیدیا با اصرار بسیار درخواست کرد که رسولان با او زندگی کنند. گفت که به دلیل اینکه او تمعید یافته است، آنها باید بیشتر در آن مکان بمانند. بله، این چیزی است که می تواند اتفاق بیفتد وقتی روح القدس وارد شود. یک پیاده روی یکشنبه و گفتگو در زیر نور خورشید به اقامت طولانی تر و به یک جامعه صمیمی منجر می شود. بعدها، این دعوت و پناهگاه خودجوش تبدیل به یک جامعه مسیحی واقعی شد. هنگامی که پولس در سومین سفر تبلیغی خود بود، کلیسا در خانه لیدیا گرد هم آمدند. این کلیسا شامل دوستان صمیمی رسول مانند زندانبان و خانواده اش، اپافرودیتوس، ائودیا و سینتیخ بود که پولس بسیار به آنها علاقه داشت. پولس بعداً به این کلیسا می نویسد: "ای برادران عزیز و آرزومند من، شادی و تاج من" (فیلیپیان ۴، ۱).

در این بین، این کلیسای خانگی در فیلیپی به یک کلیسای بزرگ تبدیل شد. کلیساهای کشورهای پیاپی آمده اند و رفته اند. با وجود این که خشونت قرون وسطی از کلیسا آمد، دوران درخشان انجیل بر جای ماند و هنوز هست! این در زمانی است که خداوند دل ها را باز می کند. درست همانطور که در مورد لیدیا اتفاق افتاد، خدا این کار را با مارتین لوتر انجام داد. همچنین با بسیاری دیگر. با همه اینها، هرگز نباید روزهای اولیه را فراموش کنیم. زمان شروع شدن کلیسا زمانی است که همه چیز از قبل در هسته وجود داشت: خداوند قلب را باز کرد! او این کار را از طریق کلام خود انجام داد ... از طریق غسل تمعید، ... از طریق شام خداوند، ... که از آن جامعه مسیحی اصیل شکل گرفت. این چیزهایی که در ابتدا وجود داشت امروز هم وجود دارد. آیا ممکن است به ندای اول مرد مقدونی بازگردیم؟ "خداوند کمک کن!" و خداوند دلهای ما را باز می کند. آمین